

تروتان تودوروف، یکی از معتبرترین نظریه پردازان نقد ادبی است که در قلمرو ساختارگرایی و سپس نشانه‌شناسی به تفکر و نقد پرداخته است. او زاده بلغارستان و پرورده فرانسه است. تماس‌های او با ژرار ژنت و رولان بارت در وی تأثیر فراوانی داشت و به هر تقدیر او را به سوی نظریات ادبی برمیانی زبانشناسی سوق داد. پس از اینها، آثار گرماس و باختین وی را با الگوهای گسترده‌ای در ارتباط ساختار با معنا آشنا کرد. وی علاوه بر نقد و نظریات ادبی، به مسایل فلسفی و نیز سیاسی و اجتماعی تمایل نشان می‌دهد و تعدادی از آثارش در این زمینه نوشته شده‌اند؛ از جمله آثار او می‌توان از فتح آمریکا، ما و دیگران، خوش بختی کم مایه، رودروی نهایت، ادبیات و دلالت، کمونیکسیون، مفهوم ادبیات، نقد و نقد و... نام برد. کتاب حاضر، در اصل یکی از پنج فصل کتاب ساختارگرایی چیست؟ از تودوروف است که در سال ۱۹۶۸ چاپ شده بود. این فصل از کتاب مذکور بعدها در سال ۱۹۷۳ به صورت مستقل به چاپ رسید و در واقع به عنوان قسمت دوم از یک مجموعه پنج قسمتی شمرده شده و به نام «ساختارگرایی چیست؟ ۲- پوئیتیک» منتشر گردید. تودوروف این چاپ را با تجدید نظرهای کلی و دگرگونیهای زیادی نوشته که نشانه دگرگونی و تحول دید و نگرش وی در طول این سالهاست. او در حقیقت در روند مطالعاتی خود، شناختی عمیق‌تر نسبت به ساختارگرایی یافته و ارائه کرده است. این کتاب تحلیل جامع و فشرده‌ای است از نظریه ساختارگرایی؛ به این مفهوم که ساختارگرایی در عین حال که یک نگرش توصیفی است و به توصیف و تشریح ساختمان اثر می‌پردازد، اما در همین حد متوقف نمی‌ماند؛ هر چند که در آغاز چنین بوده است. در واقع ساختارگرایی عبارت است از سیر از ساختار به معنا؛ و از همینجاست که کم کم مؤلف رو به مرگ می‌رود تا بعدها تنوری مرگ مؤلف پدید آید.

مترجم واژه بوطیقا را به جای پوئیتیک به کار برده است. پوئیتیک در اصطلاح، معنای همان «نظریه ادبی»

است. واژه بوطیقا معرب همان کلمه است که مترجمان ایرانی و عرب، در ترجمه آثار ارسطو به کار برده بودند و به دلیل این که معادل ایرانی و عربی نداشته، عیناً وارد زبان فارسی و عربی شده است. لذا مترجم به دلیل تداعی سنتهای کهن تر نقد و نظریه پردازی، ترجیح داده است که به جای معادل «نظریه ادبی» از «بوطیقا» سود ببرد. مترجم دلیل آن را در مقدمه چنین بیان می‌دارد: «بوطیقا همچون پوئیتیک زنگ کهن سنت را با خود دارد و در نتیجه می‌تواند به درستی این معنا را القا کند که نظریه پردازی در ادبیات پدیده‌ای خلق الساعه و مدرن نیست.» (ص ۱۲) گویی خود تودوروف نیز دقیقاً به همین دلیل یا دلایل مشابه کلمه پوئیتیک را به کار برده است. خود تودوروف در فصل اول به نام «تعریف بوطیقا» می‌نویسد: «بوطیقا قرینگی‌ای از این دست را میان تأویل و علم از میان برده است. بوطیقا برخلاف تأویل آثار معین، در جست و جوی بازگویی معنا نیست، بلکه هدفش شناخت قوانین عامی است که ناظر بر خلق یک اثر هستند. نیز بر خلاف علومی نظیر روانشناسی، جامعه‌شناسی و غیره، بوطیقا این قوانین را در درون خود ادبیات می‌جوید. بنابراین، بوطیقا آن رهیافت به ادبیات است که هم مجرد است و هم درون است.» (ص ۲۰-۱۹)

در واقع، تودوروف آن را به عنوان مطلق «علم ادبیات» به کار می‌برد؛ به همان مفهومی که «رولان بارت» بیان می‌دارد. یعنی در واقع بوطیقا تنها به ساختار مجرد ادبی می‌پردازد، هر چند که پیش از آن و نیز پس از آن، تأویل حضور دارد. بنابراین، تودوروف بوطیقا را دقیقاً در حوزه ساختار معنا می‌کند و معتقد است که «در حال حاضر، بوطیقا در آغاز راه خویش است.» (ص ۲۸) بخش دوم، تحت عنوان «تحلیل متن ادبی» اصلی‌ترین بخش کتاب است که ساختارگرایی را به عنوان «علم ادبیات» تحلیل می‌کند و شناخت فشرده بسیار خوبی درباره شیوه‌های آن می‌دهد.

این بخش چنانکه از نامش هویداست کلیدهای تحلیل ساختارگرا را به دست می‌دهد. به طور کلی از این دیدگاه، مسایل مربوط به تحلیل ادبی در دسته‌بندی‌های خود، سه جنبه متن را در بردارند. این جنبه‌ها و نمودهای متن عبارت‌اند از: نمود کلامی، نمود نحوی و نمود معنایی. این تقسیم‌بندی براساس

تقسیم‌بندی زبانشناسی است که زبان را در سه دستگاه تقسیم و بررسی می‌کند که عبارت‌اند از: دستگاه آوایی زبان، دستگاه نحوی و دستگاه معنایی. سپس وی این جنبه‌ها را به صورت زیر طبقه‌بندی و بررسی کرده است:

۱- نمود معنایی

۲- سیاق‌های کلام

الف - وجه

ب - زبان

ج - دید

د - لحن

۳- نمود کلامی

۴- نمود نحوی

الف - ساختارهای متن

۱- نظم منطقی و زمانی

۲- نظم فضایی

ب - روایت

ج - تخصیص‌ها و واکنشها

تحلیل نمود معنایی متن دوم به مفهوم می‌پردازد؛ یکی این که یک متن چگونه معنادار می‌شود؟ و دیگر این که یک متن چه معنایی دارد؟

مورد اول به دلالت‌های لفظی واحدهای جمله‌ها می‌پردازد. بنابراین در این تحلیل، معانی ثانوی و سازمان‌بندی معنی‌دار سخن اهمیت می‌یابند. در مورد دوم، صدق متن ادبی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ یعنی این که متن در بیان مصداق خود تا چه حد موفق بوده است. مصداق هر اثر ادبی، واقعیت‌های خارج از آن است. البته این مورد خود به خود به بیرون از بوطیقا (به گفته تودوروف) راه می‌برد و ما را از گوهر ادبی متن خارج می‌سازد.

بررسی سیاق کلام، شامل چهار مقوله ماهیت انضمامی یا مجرد کلام، حضور مجازهای بیانی، ارجاع به سخنان پیشین، و ذهنیت زبان است. در کل، این مقولات، تعیین‌کننده ساختار سیاق کلام متن ادبی هستند.

تودوروف در این بخش چهار نمود کلامی را مورد بررسی قرار می‌دهد که عبارت‌اند از: وجه (میزان حضور وقایع در متن)، زمان (رابطه میان دو خط زمانی: ۱- خط زمانی سخن داستانی ۲- خط زمانی دنیای داستانی)، دید (جایی که می‌توان موضوع را مشاهده کرد)، و لحن

احمد ایوب‌محبوب

نگاهی به بوطیقا

(حضور فرآیند گفت‌گفت کرد در گفته). این مقولات، عوامل یا مجموعه اطلاعاتی هستند که سخن را به داستان تبدیل می‌کنند.

درباره «دید» این توضیح لازم است که تودوروف، آن را به مفهوم متعارف «زاویه دید» به کار نمی‌برد، بلکه مقصودش ادراک است و خود می‌گوید: «این واژگان بصری، واژگانی استعاری و بلکه واژگانی مبتنی بر مجاز جزء به کل هستند. در اینجا دید جای تمامی ادراک را می‌گیرد.» (ص ۶۳) تحلیل کلیه این جنبه‌ها، درهای فراوانی را به سوی متن می‌گشاید و ساختارهای درونی و بیرونی کل متن را به توصیف می‌کشد.

از طرف دیگر، چنانکه پیشتر مشخص کردم، آخرین بحث تحلیلی تودوروف نمود نحوی متن است. وی می‌گوید: «در این جا فرض ما این است که هر متنی می‌تواند به واحدهای کمینه تجزیه شود. نوع روابط میان این واحدهای حاضر در کنار هم، نخستین معیار ما برای متمایز کردن ساختارهای متنی متعدد از یکدیگر است.» (ص ۷۵)

سه گونه نمود نحوی که وی با تقسیم بندیها مطرح می‌کند، هر چند که به صورت متمایز نموده شوند اما در حقیقت، این جنبه‌ها نمی‌توانند در متن، جدا از هم باشند، زیرا که واحدهای مورد بررسی، انواع روابط ارگانیک را با واحدهای دیگر در متن برقرار می‌کنند و جدا کردن هر یک از آنها به تمامی، ساختار متن را در هم می‌ریزد؛ یا به عبارت دیگر، متن را از ساختار خارج می‌کند. این امری است که خود تودوروف نیز بدان اذعان دارد. وی دو گونه اصلی سازمان‌بندی یک متن را به پیروی از توماشفسکی به تحلیل می‌گیرد: ۱- ترتیب زمانی تقویمی (اصل علیت) ۲- عدم ملاحظات زمانی (عدم رعایت علیت): نوع اول را «نظم منطقی و زمانی» نامیده و نوع دوم را «نظم فضایی» خوانده است. مورد اول دو گونه روایت را دربردارد: روایت اسطوره‌ای (که ولادیمیر پراپ، آنها را در کتاب «قصه‌های پریان» مورد

بررسی قرار داده است و عبارت است از روایتی با رابطه مستقیم و بی‌واسطه میان واحدها و روایت ایدئولوژیک از رابطه غیر مستقیم و با واسطه میان واحدهای داستان). در نظم فضایی، «روابط منطقی یا زمانی، یا به لایه دوم نیل می‌کنند یا آن که ناپدید می‌گردند.» (ص ۸۴) تودوروف این گونه نظم را ویژه روایت نمی‌داند. این نظم ظاهراً بیشتر ویژه شعر است.

مقصود از «نحو روایت»، عبارت است از روابطی که واحدهای روایتی با هم برقرار می‌سازند. کوچکترین واحد روایتی، «بن مایه» نام می‌گیرد. مثلاً «شینی سحرآمیز دزدیده می‌شود و سپس پیدا می‌شود» یک واحد جمله است که خود به واحدهای کوچکتر تقسیم می‌شود: «شینی»، «سحرآمیز بودن»، «دزدیده شدن»، و «پیدا شدن» هر یک از این واحدهای کمینه، یک بن مایه است. برخی از این بن مایه‌ها می‌توانند در اغلب داستانها ثابت و برخی دیگر متغیر باشند. مثلاً ممکن است دو بن مایه گم‌شدن و پیدا شدن در روایتها ثابت باشند اما شینی سحرآمیز ممکن است متغیر باشد و مثلاً در یک روایت، دختر شاه پریان باشد و در روایت دیگر، یک سنگ باشد و...

تودوروف در پایان این بخش، تخصیص‌ها و واکنش‌ها را در نمود نحوی مورد تحلیل قرار می‌دهد و معتقد است که این «عملی است که به ما امکان می‌دهد تحلیل را تا حد واحدهای تجزیه‌ناپذیر آن پیش ببریم؛ و این شرط ضرور هر گونه توصیف دقیقی است.» (ص ۹۷) بخش سوم کتاب، که آخرین بخش نیز هست تحت عنوان «چشم اندازه‌ها» به مقایسه و رابطه بسوطیقا (در مفهوم خود تودوروف) با شاخه‌های دیگر حوزه ادبیات می‌پردازد؛ همچون تاریخ ادبی و نیز زیبایی‌شناسی، و گر پایان می‌گوید: «بسوطیقا سخن‌ها را روشنی می‌بخشد، زیرا انواع مبهم‌تر سخن در شعر دیده می‌شوند؛ اما هر گاه این آشکارگی صورت گیرد و علم سخن‌ها پی‌ریزی شود کار آن عبارت خواهد بود از جست و جوی دلایلی که در این یا آن دوره، موجب می‌شوند برخی از متون، ادبی قلمداد شوند.» (ص ۱۲۰)

اینک باید به ترجمه آقای محمد نبوی پردازیم. در همینجا باید از این ترجمه خوب سپاسگزاری کرد؛ به ویژه از گزینش این اثر خوب برای ترجمه. نثر ترجمه نبوی، تعقیدها و ابهام‌های بسیاری از ترجمه‌های دیگر

را ندارد؛ نثرهایی که نشان می‌دهند مترجم نیز موضوع را خوب دریافت نکرده، یا لاقلاً این که زبان فارسی و نثر فارسی را خوب نمی‌داند و نمی‌شناسد، و این کاستی اندکی نیست. نثر ترجمه‌ای آقای نبوی از این کاستیها به دور است و باید به ایشان تبریک گفت. اما چند نکته کوتاه را باید تذکر بدهم و آن کاربرد برخی اصطلاحات جعلی است که با ساختمان زبان فارسی مغایرت دارد؛ هر چند که گاهی به عنوان اصطلاحات در زبانشناسی به کار رفته است. البته این چند نمونه را فقط به عنوان مثال ذکر می‌کنم:

- می‌دانیم که کلمات «ناانگیزخته‌اند»
- گنجاندگی کلام! (ص ۵۷)
- سخن باز نموننده (ص ۵۸)
- ناممکن بودگی توازی (ص ۵۹)
- دیرش! (ص ۶۰)
- کنش باز نموده (ص ۶۰)
- بی درزمانی‌ها (ص ۶۱)
- ویژگی‌های سخنایی (ص ۷۳)
- پیش انگاری نمی‌کنند (ص ۹۷)

پیدا است که چنین ترکیبات و جملاتی، موجب آزار خواننده می‌گردد؛ چرا که اغلب به دلیل ناهمخوانی با ساخت نحوی زبان فارسی، نمی‌توانند معنای ویژه‌ای را برسانند؛ مثلاً «ش» مصدری فارسی تنها به بن فعل الحاق می‌شود و گاهی نیز با چند صفت مانند پیدا و والاو رها آمده است، اما با قیدهایی مانند «دیر» و... به هیچ وجه نمی‌تواند اصطلاح درستی بسازد؛ هر چند که گاهی زبانشناسان، «دیرش» را به عنوان معادل durep به کار برده‌اند. اما دیرش چگونه می‌تواند معنای امتداد و طول را برساند!

مثال دیگری که آورده‌ام «سخنایی» است! این واژه چه معنایی را می‌تواند برساند؟! و اصولاً این «الف» که به کلمه «سخن» الحاق شده، چه نوع الفی است؟! این گونه واژه‌های جعلی که در نثر بسیاری از مترجمان یافته می‌شود، باعث دوری مفهوم از ذهن خواننده خواهد شد. از دیدگاه سبک‌شناسانه نیز این گونه واژه‌های نامأنوس و مخالف قیاس، به سوی نوعی تکلف‌گرایی ناپخته راه می‌برد. بنابراین بهتر است که مترجمان محترم از این گونه تکلفات پرهیز کنند تا اصل مطلب و مفهوم خود نویسنده ضایع نگردد.

بسوطیقای ساختارگرا

تروتان تودوروف

مترجم: محمد نبوی

انتشارات آگاه، چاپ اول، ۱۳۷۹

